

با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین.

برنامه ۸۹۸ غزل ۵۸۸ و ابیات انتخابی.

🌻 به نام خداوند عشق 🌻

🌻 صلا رندان دگر باره که آن شاه قمار آمد

اگر تلبیس نو دارد همانست او که پار آمد

مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۸۸

در این برنامه و غزل مولانای عزیز از طرف زندگی صلا و دعوت نامه عمومی می دهد و همگان را به سوی فضای یکتایی دعوت می کند.

و از افراد آزاده و رها که روی خود متعهدانه کار می کنند و جدی هستند به عنوان رند یاد کرده و وضعیت ها و رویدادهای این لحظه را که ذهن نشان می دهد. به عنوان تلبیس یعنی لباس گوناگون که همواره در حال تغییر و دگرگونی می باشد.

و پاره هم زمان روانشناختی گذشته است که لحظه به لحظه با رویدادهای متفاوت تغییر و حاوی یک پیغام واحد که در زیر آن خدایت است و ثابت و پایدار.

مولانای عزیز می خواهد به ما یادآور شود که:

هر لحظه زندگی نو به نو و تازه از طرف خداوند به ما می رسد و دوباره زندگی ما را بسوی خود دعوت می کند.

و از زبان خداوند می گوید که:

آیا فراموش کرده ای که هر رویدادی را من بوجود می آورم؟

مرا بین و نا امید مباش. من از دستت عصبانی نمی شوم چرا که شاه قمار بازم و آمده ام سر همانیدگی هایت قمار بازی کنم. و زندگی خام این لحظه را در اختیار قرار بدهم فقط کافی است که تسلیم شوی.

و این تلبیس های نو که هر لحظه از سوی من به تو می رسد و حاوی پیغامیست را بدون قید و شرط بپذیری. و در لحظه جاری شوی.

🌻 گر تو مُقامر زاده ای در صَرفه چون افتاده ای

صَرفه گری رسوا بود خاصه که با خوب ختن

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۷۹۵

اگر تو مُقامر زاده یعنی فرزند قمار بازی، چرا در من ذهنی خود را محافظه کار و خسیس ساخته ای؟

و نمی خواهی همانیدگی هایت را در این رسالت عظیم از دست بدهی؟

دون شان مقام رفیع انسانیت می باشد که قانون جبران را رعایت نکنی آن هم برای زیباروی ختنی خداوند
مهربان که می خواهد عشقش را در تو جاری سازد و تو را به خودش زنده گرداند.

🌻 ز رندان کیست این کاره که پیش شاه خون خواره

میان بندد دگر باره که اینک وقت کار آمد

مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۸۸

و آیا در این لحظه اهل کار کردن متعهدانه روی خود با مرکز عدم هستی؟ و می توانی کمر همت و خواستن
عالی را داشته باشی؟

و مهمترین و بزرگترین همانیدگی هایت را در راه زنده شدن بدهی؟

چرا که من آمده ام همانیدگی های خاص و دوست داشتنی ات را خریداری کنم و آنها را از تو بگیرم.

🌻 مشتری ماست الله اشتری

از غم هر مشتری هین برتر آ

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۶۳

تنها کسی که خریدار همانیدگی های دوست خداوند مهربان می باشد که حاضر است آنها را بخرد.

و بهشت و فضایی یکتایی این لحظه را به تو بدهد به هوش باش و آگاه که از غم مشتریان فاقد اعتبار که تو را در من ذهنی نگه می‌دارند و با خودشان همانیده می‌سازند بالاتر بیایی.

اشاره دارد به آیه ۱۱۱ سوره توبه:

خداوند جان و مال مومنان را به بهای بهشت خریده است.

🌻 بیا ساقی سبک دستم که من باری میان بستم

به جان تو که تا هستم مرا عشق اختیار آمد

مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۸۸

و آیا می‌توانی از قدرت اختیارت که عشق است استفاده کنی؟ و به سمت و سوی همانیدگی‌ها و جهان مادی نروی؟

و متعهدانه پس از این فضای گشوده شده در اطراف اتفاق این لحظه را انتخاب کنی؟ و بگذاری که خردم در تو جاری شود؟

و آیا تو به جان من قسم یاد می‌کنی که بالاتر از جان من نیست؟ که مرا که ساقی خوش یمن و مبارکی هستم پذیرا باشی؟

که اگر با من همکاری کنی اتفاقات خوب را برایت رقم می‌زنم.

🌻 اختیار آن را نکو باشد که او

مالک خود باشد اندر اتقوا

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم ۶۴۹

و آیا میدانی که قدرت انتخابی که در وجودت نهاده‌ام همان مزیت تو نسبت به سایر مخلوقات عالم هستی و اراده آزاد تو می‌باشد؟

و آن برکتی خجسته و مبارکیست که می‌توانی از آن استفاده نمایی و بدون اختیار از یک فکر به فکر دیگری نپری؟

و ذهن ات را ساکت گردانی؟

و آیا در فضای اتقوا و پرهیز مالک خودت هستی یا مالک همانیدگی هایت؟
که تو را به تصرف در می آورند و در نقش‌های خود گم می سازند؟

تویی شاها و دیرینه مقام توست این سینه 
نمی‌گویی کجا بودی که جان بی تو نزار آمد؟
مولوی ، دیوان شمس ، غزل ، ۵۸۸

حال شاها و خداوندا دانستم که:
آن باشنده ازلی و ابدی و قدیمی تویی که همیشه در این لحظه بوده‌ای و خواهی بود و محل سکونت و اقامت
تو سینه و درون من است.

و خداوندا:
تا الان کجا بودی و چرا خودت را به من نشان نمی‌دادی؟
و من حیران و سرگردان به دنبال تو می گشتم و جان زنده ام از این جدایی با تو ضعیف و رنجور و ناتوان و لاغر
شده بود.

شهم گوید در این دشتم تو پنداری که گم گشتم 
نمیدانی که صبر من غلاف ذوالفقار آمد
مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۸۸

خداوند مهربان پاسخ می دهد:

که ای بنده من:
من همیشه کنار تو بوده ام و از رگ گردن به تو نزدیکتر تو شمشیر حضورت را با غلاف همانیدگی ها پوشانده
بودی و در ذهنت با افکار توهم زا خود را گیج و منگ ساخته.

و مرا در اجسام و در رویدادها جستجو می کردی و سبب های گوناگون را دلیل و راهنمایی برای یافتن می‌دانستی.
باید از غلاف همانیدگی ها همراه با صبوری و پایداری و فضاگشایی و مرکز عدم بیرون بیایی. و بدون سبب
های بیرونی مرا جستجو کنی و در این لحظه زنده شدن به من را انتخاب نمایی.

تا با قانون قضا و قدر و کُن و فکان بتوانم شمشیر حضورت را از غلاف همانیدگی ها بیرون بکشم و گردن هم هویت شدگی هایت را بزنم.

و تو را به خودم زنده گردانم که بدون سبب های بیرونی مرا ببینی.

🌻 آنکه ببند او مسبب را عیان

کی نهد دل بر سبب های جهان

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۷

هر کسی که با یقین و بدون پوشش همانیدگی ها مسبب و خدایت درون خود را ببیند با مسبب و خدایت خود به وحدت می رسد. و به قضاوت های خوب و بد ذهن توجه نمی کند و ذهن نمی تواند آن را جذب کند و پس از آن با مرکز عدم به سبب ها و علت های جهان بیرونی دل نمی بندد.

🌻 یک عنایت به ز صد گون اجتهاد

جهد را خوفست از صد گون فساد

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۳۹

در نتیجه:

یک توجه ایزدی با فضای گشوده شده از هزار جور جد و جهد من ذهنی بهتر است.

چرا که هر کوششی که از مرکز عدم نیاید با من ذهنی صورت می گیرد و این لحظه با عنایت و توجه ایزدی همراه نمی باشد.

و در واقع عمل ما را فاسد می کند و صد نوع تباهی و فساد را به همراه می آورد و به سوی عشق و زندگی نمی رود.

و در پایان:

وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می کند.

ای ز غم مُرده که دست از نان تهی است 🌻

چون غفور است و رحیم این ترس چیست؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

پر انرژی و سالم بمانید.

خیلی ممنون ، خدا نگهدار شما.

زهره سلامتی، از زاهدان.

